

هو العليم

مکتب اسلام مکتب عقل گرای، حریت و انتخاب
است

شرح حدیث عنوان بصری - ریاضت نفس - جلسہ

۱۶۴

بیانات

آیت اللہ حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس اللہ سرہ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبينا أبي القاسم محمّد

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

خدمت رفقا و دوستان در جلسات گذشته نسبت به این فقره‌ی از روایت شریف عنوان بصری که حضرت عنوان را امر به ریاضت می‌کند مطالبی عرض شد و گفته شد که مساله‌ی ریاضت طبق آنچه که در همین مضامین این روایت شریفه آمده فقط اختصاص به این مواردی که حضرت نسبت به کیفیت غذا و همین‌طور در ارتباط با سایر امور فرمودند نیست، بلکه یک قدری دایره‌اش وسیع‌تر است و همه‌ی امور انسان و کارهایی را که انسان انجام می‌دهد در بر می‌گیرد و بطور کلی این مطلب مطرح شد. حال اگر خدا بخواهد و توفیق بدهد در امروز نسبت به این مقدمه، مطلب را تمام می‌کنیم تا

اینکه به سایر مطالب برسیم.

مطلب در مورد ریاضت آنچنان نیست که در بعضی از السنه و افواه و نوشته‌جات دیده و شنیده می‌شود که ریاضت عبارت است از یک مساله‌ی شاق و سخت و مشکلی که مانند یک غولی در نزد انسان این مساله جلوه بکند و هرکسی که می‌خواهد در راه خدا قدم بردارد طبعا باید مصائبی را متحمل بشود، مشکلاتی را باید طی کند، به سختی‌ها و صعوباتی باید برسد و چه‌بسا بسیاری از افراد از عهده‌ی انجام این مطالب بر نمی‌آیند و لذا بطور کلی سیر در راه خدا را از مسیر خود حذف می‌کنند و می‌گویند این کار ما نیست! این به عهده‌ی افرادی است که دارای همت‌هایی هستند! زحمتهایی را می‌توانند تحمل کنند! و بطور کلی در بعضی از نوشته‌جات و کتابها هم این برداشت از ریاضت دیده می‌شود و همین نحوه برداشت است، چطور اینکه انشاءالله اگر توفیق پیدا کنیم راجع به این قضیه در آخر مبحث یک توضیحی خواهم داد که دیدگاه افراد را نسبت به راه خدا مشوه می‌کند و مبهم جلوه

می دهند، می گویند راه خدا این است، بیاید ببینید، این مسائل را دارد، این مشکلات را دارد و خلاصه انسان به این طرف و آن طرف می افتد، چطور اینکه خیلی ها هستند در مساله‌ی مدارست و کنکاش و تحقیقات مسائل فلسفی و کلامی هم همین اشکال را می کنند، فلان کس آمد و به مسائل فلسفی پرداخت و سر از کجا درآورد، فلانی آمد به حکمت و دروس فلسفی پرداخت و اعتقاداتش اینچنین و آن چنان شد، فلان کس آمد و در درسهای حکمت شرکت کرد و بعد قائل به تعدد آلهه و تعدد خدا شد، خب اگر اینطور است همه جا اینطور است، ما در فقه هم داریم یک همچنین مسائلی که فرض بکنید که می تواند انسان را به بیراهه بکشاند علی کل حال آن کسی که نسبت به مسائل اطلاع ندارد و برداشتش ضعیف است ممکن است بسیاری از این مسائل رهزن او باشد، چطور اینکه هست، کسانی که نسبت به مسائل فقهی اطلاع کافی ندارند سر از جاهایی درمی آورند که خود شما دارید می بینید، مطالبی را مطرح می کنند که دارید می شنوید، افراد غیرمطلع در مسائل فقه، در مسائل اصول، در مسائل تفسیر، به نتایجی می رسند

که سر از کفر و الحاد و حذف بعثت و رسالت و اینها
درمی آورند! چرا؟ چون سواد ندارند، آدم نفهم باید
برود به درس پردازد و باید اطلاعات خودش را قوی
کند و باید هر چیزی را بر عهده‌ی متخصص همان
گذاشت.

اگر یک شخصی بیاید پیش بنده و راجع به یکی
از ناراحتی‌هایش صحبت کند: من آنجایم درد
می‌کند، این قسمت قلبم درد می‌کند، من گرچه
مقداری هم حالا سواد پزشکی داشته باشم حق
اظهارنظر و دارو دادن ندارم باید این مطلب را بر
عهده‌ی آن متخصص گذاشت، اگر من این کار را
کردم و او رفت و به این مساله عمل کرد و به یک
مطلبی مبتلا شد، من نسبت به این مساله باید
پاسخگو باشم و قاتل خواهم بود، هیچ شکی در این
قضیه نیست، قاتل، یا مصل.

یکی از عادات ما ایرانی‌ها این است که در چند
چیز دخالت می‌کنیم یکی در قسمت پزشکی است
که تا مریض می‌گوید ... می‌گوییم فلان قرص را
بخور، فلان دوا را بخور، حالا بعضی‌ها هم از توی

کیسه‌شان البته سابقی‌ها، درمی‌آورند و می‌گویند بخور من خوردم خوب شدم و تو هم بخور!! و دیگری در مسائل بنّایی است، تا جایی بنّایی می‌شود، اینجایش را اینطوری درست کنیم، آنجایش را آنجوری درست کنیم، و فلان و ...

در اسلام هر فنی باید به متخصص همان فن ارجاع داده بشود کسی که نسبت به مسائل اطلاع ندارد نمی‌تواند در احکام شرعی‌ای که با فنون مختلف در ارتباط است فتوا بدهد، کسی که نسبت به مسائل پزشکی اطلاع ندارد نمی‌تواند نسبت به آن احکامی که با مسائل پزشکی در ارتباط است فتوا بدهد، همین الان که داشتیم می‌آمدیم در خدمت یکی از سروران و دوستان و رفقا، خدمتشان من این را عرض می‌کردم، صحبت همین مساله مطرح شد، که فلان شخص یکی از افراد و از مراجع که فوت کرده و ایشان در مشهد بوده و بسیار فرد معروف و مشهوری بوده یکی از اطبّائی که فعلاً حیات دارد و از دوستان، در زمان مرحوم پدر ما و نسبت به بنده خیلی اظهار لطف و محبت دارد، خود ایشان مسئولیتی دارد در سازمان انتقال خون، ایشان خودش

داشت به پدر ما می گفت و من نشسته بودم گوش می دادم، که آقا ما رفته بودیم پیش فلان شخص راجع به این مساله خون و اهدائش، خب در زمان جنگ بود، زخمی می آوردند، افراد بودند، همین طور بیمارستانها پر از زخمی بود و اینها احتیاج به خون داشتند، اینها احتیاج به مداوا داشتند و اگر خون نمی دادند اینها می مردند، چکار باید کرد؟ آب که نمی شود توی رگ اینها کرد! می گفت ما رفتیم راجع به این قضیه با ایشان صحبت می کردیم که شما بیاید تبلیغ کنید و ترویج کنید و به افراد بگویید بیایند، ما الان از این نقطه نظر در مضیقه هستیم ... ایشان گفت: "آقا این چه حرفهایی است که شما می زنید؟ خون نجس است و تزریق نجس حرام است و نمی شود این کار انجام بشود!"، گفت: چی شد؟! ما کجا آمده ایم؟ ... التفات می کنید این یک مورد بسیار جزئی است که دارم برایتان می گویم که شما برایتان جای تعجب است، حالا چه برسد به مسائل دیگر، مطالب دیگر، نمی دانم قضایای که مربوط به میت و چیزهایی که مربوط به مرگ مغزی و امثال ذلک و

اهدا کردن‌ها و مطالبی که در این زمینه پیش می‌آید در مسائل مختلف مثل تغییر جنسیت‌ها، هزار مساله ما داریم که هر کدام از اینها نیاز به فحص دارد، نیاز به دقت دارد، نیاز به مطالعات مستمر دارد، نیاز به تحقیق دارد، صحبتی را که یک فرد می‌کند که بر اساس آن صحبت عکس‌العمل گسترده و وسیعی در جامعه پیدا می‌شود باید به تبعات این مساله توجه کند، باید به عواقبی که بر این مساله مترتب می‌شود نظر داشته باشد، مطلب فقط بر عهده و مربوط به خود انسان نیست، مساله‌ای است که ممکن است تمام افراد را در بر بگیرد و میلیون‌ها افراد را در بر بگیرد و همه‌ی آنها نسبت به این قضیه مبتلا باشند پس بنابراین نکته‌ی اساسی و نکته‌ی مهم در احکام اسلامی و در مبانی اسلام، حرکت کردن و انجام دادن و سیر کردن و کارها را بر طبق میزان صحیح که متقن‌تر از آن موقعیت در شرایط حاضر برای فرد وجود نداشته باشد، انجام دادن است، این معیار است، رسول خدا با این مطلب و با این حرکاتش ... ائمه علیهم‌السلام با این کیفیت با افراد صحبت می‌کردند و با افراد بحث می‌کردند.

چند نفر آمدند پیش امام صادق علیه السلام و به آن حضرت عرض کردند که راجع به فلان شخص که یکی از دوستانشان بود و مریض بود و این نیاز به غسل پیدا کرده بود و مریض بود و افتاده بود و این افراد بلندش کردند و بردند آب ریختند روی سرش در هوای سرد و زمستان و این بنده‌ی خدا فوت کرد و از دنیا رفت، امام صادق علیه السلام اینقدر عصبانی شدند که رگهای گردنشان متورم شد، فرمودند: **هَلَّا تَيْمَمُوا قَتْلَهُمُ اللَّهُ** خدا بکشد اینها را، چرا تیممش ندادند؟ آخر مریض را که غسل نمی‌دهند، مریض را که رویش آب نمی‌ریزند، ببینید در مکتب اسلام، مکتب، مکتب عقل‌گرائی است، هر فردی در اینجا

^۱ تاریخ الصغیر، ج ۲، ص ۶۵: **أَنَّ رَجُلًا أَجْنَبَ فَعَسَلَ فَمَاتَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَوْ تَيْمَمُوا قَتْلَهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ؛** مصباح الهدی فی شرح عروة الوثقی، ج ۴، ص ۲۶۵: **عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قِيلَ لَهُ إِنَّ فُلَانًا أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ وَهُوَ مَجْدُورٌ فَعَسَلُوهُ فَمَاتَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَتَلُوهُ أَلَا سَأَلُوا أَلَا تَيْمَمُوا؟ إِنَّ شِفَاءَ الْعِيِّ السُّؤَالُ.**

می‌داند وقتی که شخص مریض است، باید حکم مطابق با مریض را انجام داد نه حکم یک فرد سالم را، یک فرد سالم همه کار را می‌تواند بکند، همه کار می‌تواند انجام بدهد، می‌تواند با سرعت چند کیلومتر در ساعت بدود، الان افراد سالم هستند در اینجا در این هوا بگویند بدوند خوب می‌دوند، ولی فردی که الان یک سکته قلبی کرده که باید استراحت کند و حتی می‌گویند نشستن هم برایش اشکال دارد ممکن است موجب بشود که به آئورت فشار وارد بشود و رگ آئورت به آنوریسم مبتلا بشود حالا اگر به این بگویند: که بلند شو من می‌دوم تو هم بدو، خوب می‌شوی، این قدم اول را که برمی‌دارد، می‌افتد و تمام می‌کند، همان قدم اول کار را تمام می‌کند چرا؟ چون این کار، کار دیوانگان است نه کار عَقلا، و اسلام مکتب عَقلا است نه مکتب دیوانگان، مکتب جنون، مکاتبی است که دارید می‌بینید، ولی مکتب عقل، مکتب عقل‌گرائی، مکتب آزادی، مکتب حریت، مکتب اختیار، مکتب انتخاب، این مکتب، مکتب اسلام است همان خونی که در زمان پیغمبر فایده‌ای نداشت و نجس بود و روایت دارد به اینکه نجس

است و قابل خرید و فروش نیست و نمی شود، همان خون چون الان در این شرایط به عنوان یک اصل مهم در حیات بشری و در زندگی بشری مطرح است الان موضوعیت پیدا می کند و همان خون ارزش پیدا می کند و قیمت پیدا می کند، چطور شد که شما درباره ی موارد و احکام ثانویه و احکام ضروری قائل به اجازه و اباحت استفاده ی از آن مورد حرام را می دهید؟! فرض کنید شخصی در حال موت است و از تشنگی دارد از بین می رود و فرض کنید آب متنجّسی در اینجا هست که در شرایط عادی خوردن آب متنجّس حرام است، فرض کنید که متنجّس شده حالا یک قطره خونی در آن افتاده و حرام است و اگر بخورد معاقب می شود و فرقی نمی کند، ولی در این شرایط نه تنها باید این آب را بخورد بلکه اگر این آب را نخورد باعث قتل خودش شده است و پدرش را خدا در روز قیامت درمی آورد، حالا هی به خدا بگویند من در اینجا از شرب آب متنجس بخاطر اینکه خودت احکام را بر ما نازل کردی من اجتناب کردم، خدا می گوید اگر من آن حکم را برای تو دادم، این

حکم را هم دادم، تو او را می‌گیری این را نمی‌گیری
چرا؟ چرا باید اینطور باشد؟ هر حکمی و هر فعلی
و هر عملی در زندگی انسان بر اساس مکتب اسلام
آن ارزش ویژه‌ی خاص خودش را در آن موقع دارد،
این در یک زمان این ارزش را از دست می‌دهد،
همین که شما می‌خواهید این لیوان آب را بخورید
یک مرتبه دوست شما پیدا می‌شود و می‌بینید در
ساک و کیفش آب گذاشته، باید بگذارید زمین، تمام
شد، قبل از اینکه به این مساله مبتلا بشود خوردن این
آب حرام بود، الان خوردن این آب واجب است، پنج
ثانیه بعد خوردن این آب دوباره می‌شود حرام!

این مکتب، مکتب اسلام است تو برو حدیث
مفصل بخوان که از این قبیل هزاران هزاران مساله
داریم که بر اساس آن مساله باید انسان زندگی و
اطوار و افعال خودش را قرار بدهد و روش بزرگان
و عرفا و اهل توحید بر این مساله بوده یعنی انضباط
دقیق و تنظیم دقیق و رعایت دقیق افراد در امور، افراد
هرکدام نسبت به خود در هر وهله‌ای و در هر جایی
این مساله را باید رعایت کنند. مرحوم والد ما در
مسائل مختلف نمی‌دانم گفتم یا نه ظاهراً گفتم

خدمت رفقا اولاً ایشان فردی بود که اصلاً فکراً فنی بوده و آن بجای خود، ولی بطور کلی در هر مساله‌ای و در هر نکته‌ای ایشان راهش و روشش آن انتخاب احسن و انتخاب اعلی بوده، در هر قضیه‌ای، به بهترین و به بالاترین و به دقیق‌ترین مورد ...، مثلاً ما مریض می‌شدیم ایشان که نمی‌گفتند هر چیزی بخوریم باید به بهترین دکتر داخلی مراجعه می‌کردیم، چشممان درد می‌کرد باید در چشم به بهترین مراجعه کنیم، باید فرض بکنید در اعصاب به بهترین مراجعه کنیم، این باید در همه چیز بود.

یکی از اقوام ما، همشیره‌ی ما، احتیاج به اعصاب و کمر و عمل پیدا کرده بود، افراد متخصص زیادند و همه هم خوبند، ایشان گفته بود: "فقط باید شما به فلان کس مراجعه کنید و به غیر ایشان حق نداری مراجعه کنی" علیرغم آنکه افراد دیگر حتی از دوستان بودند، خیلی آمادگی داشتند و آشنایان و اینها که این مساله انجام بشود چرا؟ برای اینکه این نظام که نظام حق است، این نظام که نظام توحید است، این نظام، که نظام عرفان است، بر اساس همان

کیفیت نزول فیض پروردگار و وجود در احسن
 تقویم و بهترین موقعیت قرار گرفته، در نظام خلقت
 ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ
 الْبَاطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ الْحَج، ۶۲ یا آیه اَوْ
 لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ
 وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ
 النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ الروم، ۸ و آیات دیگر در
 این زمینه، در تمام اینها انسان را در مساله‌ی تکوین
 به بهترین وجه و به بهترین کیفیت نزول حقیقت
 وجود، دعوت می‌کند، پروردگار متعال حق است و
 فعل او حق است و تمام عالم بر اساس آن نظم و
 اداره‌ی دقیق و تدبیر متقن، قرار گرفته است، پس
 روی این جهت بهترین موقعیت تشریح، بهترین
 موقعیت تربیت، بهترین موقعیت تزکیه، بهترین
 موقعیت هدایت و ارشاد، و بهترین موقعیت
 راهنمایی، آن موقعیتی است که مافوق نداشته باشد،
 رودست نداشته باشد، انسان در فکرش، در
 خطورش در صحبتش و در اطوارش باید این
 وضعیت و این نظام را در خودش نهادینه کند، در
 وجودش باید این نظام را به عنوان یک اصل اساسی
 بپذیرد، وقتی که یک شخصی می‌خواهد یک چیزی

را بنویسد و می‌خواهد که بماند باید برود بهترین کاغذ را بگیرد و بهترین قلم را که بتواند بنویسد انتخاب کند، اینکه حالا یک چیزی می‌نویسم می‌گذارم نمی‌شود، کسی که می‌خواهد صحبت کند باید تمام جوانب مطالبی را که می‌خواهد بگوید، آن جوانب را بررسی کند، آثار سوء و تبعات نامناسبی که ممکن است بر اساس این مطلب پیش بیاید در نظر بگیرد و از آن طرف جهت سوء استفاده دیگران راه را ببندد و آن چه را که مورد نظر پروردگار و حق است بدون ملاحظات شأنی و شخصیتی و اجتماعی باید بیان کند، این کاری است که او باید انجام بدهد در بهترین نحو، هر شخصی در فن خودش، در اشتغال خودش، دیگر نیازی به باز کردن این مطلب نیست، این نظام اگر در ما جایگزین شد به جای نظام حدسیات، گمانیات، خیالیات ... چون اینطور خیال می‌کنم پس الان این کار را انجام می‌دهم، چون اینطور حدس می‌زنم پس این کار را انجام می‌دهم، چون الان گمان من بر این است پس بنابراین مطلب اینطور است.

شما در بسیاری از نوشته‌ها می‌خوانید مثلاً نویسنده می‌گوید: حدس من این است! غلط کردی حدست این است! تو که حدست این است برای چه می‌نویسی؟ به یک مطلب برس و وقتی رسیدی و یقین کردی دیگر نگو حدس من این است بگو یقین من این است و می‌نویسم و می‌گویم، این که شما می‌نویسی "خیال می‌کنم" تو بی‌خود کردی خیال می‌کنی و می‌نویسی! من هم خیلی خیال‌ها می‌کنم! همه‌ی افراد خیال می‌کنند، تو که در کتاب می‌نویسی حدس من این است که این آیه این معنا را دارد، تو غلط می‌کنی! از کجا این حدس را می‌زنی؟ درس خواندی؟ روایات را دیده‌ای؟ جبرئیل بر تو نازل شده است؟ یا با آن عقل پوک و مغز مساوی با حجر می‌آیی و به قضاوت درباره این مسائل می‌خواهی پردازی؟ یک فرد مسلمان حق ندارد بگوید من خیال می‌کنم، حق ندارد بگوید گمان من بر این است، حق ندارد بگوید من حدس می‌زنم، حق ندارد بگوید اینطور به نظر می‌رسد، بلکه باید بگوید که احتمال این داده می‌شود، آن مطلب راجح است ولی این احتمال در مقابل به این دلیل داده می‌شود.

اما انسان بیاید بگوید گمان من بر این است، اینطور به نظر من می‌رسد، اینطور خیال می‌کنم و بعد یک اصلی را بر این اساس قرار بدهد، آن وقت چه خواهد شد؟ تو که می‌گویی خیال من بر این است، دیگر نگو باید این کار را کرد، و این دیگر در مرتبه خیال می‌ماند و اشکال ندارد، ما مثل هزار تخیلی که هست آنرا می‌گذاریم کنار اینها، تو که می‌گویی نظر من بر این است، شش میلیارد جمعیت دنیا دارند نظر می‌دهند تو هم می‌شوی شش میلیارد و یکمی دیگر، تو که می‌گویی تخیل من بر این است، این همه مردم دارند خیال می‌کنند شما هم همینطور مثل یکی از آنها، ولی این گمان من بر این اساس است آن وقت می‌گویی پس باید این کار را بکنی! آن وقت چی شد؟ قضیه چی می‌شود؟ این معلوم می‌شود این فرد مریض است، فردی که مریض است می‌آید آن مطلب محکم را، آن مطلب متقن را، آن مطلب قابل قبول تر را، آن مطلب به واقع نزدیکتر را، چون با فکرش نمی‌سازد اینهایی که عرض می‌کنم همه در مرتبه ریاضات است که توضیحش را خواهم داد

چون با فکرش نمی‌سازد کنار می‌گذارد و می‌رود
سراغ یک مطلب ضعیف، یک مطلب غیرمعتبر، یک
مطلب غیرصحيح، یک مطلب ناقص و یک مطلب
واهی و آن را می‌گیرد و در کنار این مطلب قوی
می‌نشانند و آن حکمی را که باید به آن حکم برسد بر
این مساله بار می‌کند، این جنون است، دیوانه، دیوانه
چکار می‌کند؟ همین کار را می‌کند، آدم دیوانه، الان
یک پزشک چکار می‌کند؟ کاری که الان یک پزشک
می‌کند چی است؟ این همه الان دوستان در اینجا
هستند که پزشک هستند چکار می‌کنند؟ آیا یک کدام
از دوستانی که در اینجا هستند بر آن مطالبی که فرض
کنید ده سال پیش خوانده‌اند توجه می‌کنند؟ امکان
ندارد، هر روز باید نسبت به مطالب جدید، نسبت به
کشفیات جدید، نسبت به مقالات جدید، نسبت به
آنچه راکه به عنوان نه یقین به عنوان نزدیک‌تر به
یقین، چون بالاخره این علوم تجربی همه در حال
تغییر و تحولات است، مشخص است، از همه
ظهورش بیشتر در همین جاست، ولی همین عقل
بدون اینکه نیاز باشد پیغمبر به او بگوید، بدون اینکه
شما نیاز داشته باشید از امام زمان (علیه السلام)

برایتان دستور بیاید، بدون اینکه نیاز داشته باشید از امام صادق (علیه السلام) روایت بیاید، عقل شما می‌گوید من به آنچه را که ده سال پیش در این دانشگاه خواندم نمی‌توانم اعتماد کنم، من به آنچه که پانزده سال پیش یا سی سال پیش خواندم نمی‌توانم الان اعتماد کنم، باید بیاییم، ببینیم تکنیک جدید، تکنولوژی جدید، اطلاعات جدید پیشرفت جدید که بر اساس تجربه و امتحان است این تکنیک امروز چه راهی در پیش پای من می‌گذارد.

آن روشی را که سابق با آن روش عمل و جراحی می‌کردم و امروز آن روش نسخ شده است و روش بهتر با ضایعه‌ی کمتر و وقت کمتر و تبعات کمتر الان مطرح است می‌توانم این روش را رها کنم و به آنچه را که قبلا در چهل سال پیش در اینجا یا جای دیگر خواندم عمل کنم؟ اگر شخص این کار را بکند دیوانه است، صاف دیوانه! تمام شد، دیوانه است، نباید پیشش بروید، نباید به او مراجعه کنید، حالا اگر فردی بیاید و به همین مساله عمل کند ما به او چی می‌گوییم؟ امام زمان (علیه السلام) گفته این کار را

بکن؟ پیغمبر گفته یا دستور داده؟ یا او نیاز به دستور ندارد، دستور نمی‌خواهد این که اینجا هست (اشاره به سر) به جای گچ، این سلول‌ها به من می‌گوید که شما باید الان این عمل را انجام بدهی، عقل من، عقل آدمی و عقل انسان به من می‌گوید که شما باید این روش را در پیش بگیرید، فکر من می‌گوید که باید این مساله را در پیش بگیرید من نیاز به دستور امام زمان (علیه السلام) ندارم، بله امام زمان (علیه السلام) فرموده و بالاترش را هم فرموده.

پیغمبر فرموده و بالاترش را هم فرموده، پیغمبر برای قبر سعد بن معاذ که کنده بودند، آن قبر را شروع کردند سفت کردن و نمی‌دانم چکار کردن و سنگ و لحد و اینها را چیدن، گفتند که یا رسول الله شما که گفتید قبر را مرمت نکنید! وقتی قبر خراب می‌شود کراهت دارد دوباره انسان آن قبر را بسازد وقتی در قبرستان سنگ قبر را می‌گذارد حالا چه سنگ بگذارد یا نگذارد بعد از یک مدتی باران می‌آید در اثر تغییر و تحولات محیط تغییر پیدا می‌کند کراهت دارد شما بروید دوباره بگویید این سنگ را عوض کنید، اگر شکسته و لاش کنید، قبر تسطیح شده و لاش کنید،

آثارش را از دست داده ولش کنید، باید آن وضعیت قبرستان، آن وضعیت باید برای فردی که وارد آن قبرستان می‌شود منبّه باشد، چکشی باشد که بر مغزش فرود می‌آید، نه باغ و بوستان و کنار نهر آب و بقیه‌ی مطالب و اینها، باید مذکر باشد که شخص وارد قبرستان می‌شود بداند که فردا نوبت اوست، امروز این سر جنازه را گرفته و تشییع کرده، فردا می‌آیند سر جنازه‌ی همین را می‌گیرند و همین را می‌آورند همین‌جا، در همین‌جا دفن می‌کنند و همین کاری که این می‌کند و فاتحه می‌خواند فردای برای این می‌کنند دو سه روز هم مجلسی و بلند می‌شوند می‌روند و به تقسیم غنائم می‌پردازند.

اما ابتدای مطلب وقتی که قبر درست می‌شود باید درست ساخته بشود، الان بدن در اینجا افتاده ولی الان اگر بخواهد روی بدن خراب بشود باید درست بشود در آن بحثی نیست، الان این بدن در اینجا قرار گرفته آیا چکار کنیم؟ آیا همین‌طوری خاک بریزیم و برود پی کارش؟ نه باید لحد درست کرد، آجر در کنارش گذاشت، رویش را پوشاند که این بدن خاک

رویش نریزد، باید به اصطلاح مسقف باشد، بعد آن وقت خاک را باید ریخت آمدند به رسول اکرم گفتند شما که به ما می گوید این کار را نکنید پس چرا شما خودتان دارید این کار را می کنید؟ ببینید کلام پیغمبر را، این کلمات را باید نوشت و در همه جا باید نصب کرد در سازمانها باید این را گذاشت به جای حرف من و امثال من باید کلام رسول خدا را نوشت و در هر سالنی، اداره‌ای، مجتمعی خانه‌ای، اتاقتان همه جا "رحم الله من صنع شیئاً فاتقنه"^۱ خدا فرموده است اگر یک کسی می خواهد کاری انجام بدهد، درست انجام بدهد.

اگر ما به این عمل می کردیم اینقدر مصائب داشتیم؟ ها؟ اینقدر بیچارگی ها در دنیا بود؟ آن کسی که می خواهد برود پشت آن میز بنشیند، شخصی بنشیند که بتواند آن کار را انجام بدهد، کننده‌اش باشد، اگر این انجام می شد.... آن کسی که دارد فتوا می دهد کسی باشد که اهلیت فتوا داشته باشد، آن

^۱ جدا هرالحسان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۸: رحم الله عبداً

صنع شیئاً فاتقنه.

کسی که دارد نسخه می‌نویسد برای مریض، کسی باشد که نسبت به آن نسخه جزم داشته باشد، قطع داشته باشد، بصیر باشد، معلوماتش به روز باشد، چقدر آمار ضایعات کم می‌شد؟ چقدر مبالغ و هزینه‌ها همه‌ی اینها در جای خود مصرف می‌شد؟ و این همه مصائب نبود؟ هان؟ هر کسی، آن کسی که می‌خواهد خانه‌ای بسازد، اگر معمار نیست و بنا است نیاید به آن شخص بگویند من معمار هستم، بنایی هستی برو بنایی بکن، آجر را روی هم می‌گذاری سقف می‌زنی، چه می‌کنی، ولی دیگر نگو من معمار هستم، آن شخصی که کارگر است نیاید بگوید من بنا هستم، و همین‌طور و همین‌طور... این کلام رسول خدا را اگر ما بنویسیم و در اتاقمان بگذاریم در سالنمان بگذاریم، در اداره‌مان بگذاریم، در همه جا باید این کلام را بگذاریم "رحم الله من صنع شیئاً فاتقنه" هر کاری را که می‌خواهی انجام بدهی درست انجام بده، مقاله می‌خواهی بنویس تا احتمال می‌دهی فرض کن این مقالات این نظریه را که می‌خواهی منتشر بکنی، این ممکن است در یک

نقطه‌ی دیگر دنیا آمده باشد راجع به این قضیه نظری داده باشد نگو و لش کن، نه، برو آن را هم ببین، برو آن را هم نگاه کن، حکمی که می‌خواهی بکنی، اگر می‌بینی احتمال دارد فلان شخصی که مورد نظر است، فکرش مورد تایید است، کلامش مورد توجه است، احتمال داده باشی در این قضیه نظری داده باشد، برو از کتابخانه کتاب را بردار ببین بعد نظر را بده، همه چیز، در همه جا، این مساله ...

و کسی هم که نسبت به مساله اطلاع ندارد خودش را جلو نیاندازد کسی که نسبت به مساله آن بصیرت کافی ندارد خودش را جلو نیاندازد کسی که نسبت به مطلب، تمام جوانب مساله را بررسی نکرده، دلیلی ندارد که انسان بیاید انجام بدهد، این چیست؟ این قانون اسلام است این را می‌گویند ریاضت، ریاضت یعنی این، ریاضت یعنی "رحمه الله من صنع شیئاً فاتقنه" کاری را که می‌خواهی انجام بدهی آن کار را درست انجام بده.

وقتی می‌آیند به شما می‌گویند که فلان کس فلان خلاف را کرده، یک دفعه گوشی تلفن را برنندار هر فحشی داری نثارش کنی! شاید این شخص اشتباه

کرده، شاید اشتباه شنیده، شاید عوضی به او گفتند،
رحمه الله من صنع شیئاً فاتقنه" و این که می‌گوییم
بنویسیم برای این است، تا یک همچنین حرفی
می‌زند، پیغمبر این را فرمود، تا این را گفت یک دفعه
گوشی را می‌گذاری زمین، یک مقدار می‌روی توی
فکر، بروم تحقیق کنم، شاید این اشتباه کرده، ای بابا
این کجا و آن کجا، اصلاً صدوهشتاد درجه، مساله به
این کیفیت است صدوهشتاد درجه، مطلب این
است، این که من دارم خدمتان عرض می‌کنم این
نتیجه‌ی سالها تجربه‌ای است که من در خدمت
بزرگان در ارتباط با صدها نفر از شاگردان اینها
داشتم.

یک قضیه‌ای اتفاق افتاده بود، بازش نمی‌کنم فقط
به عنوان نتیجه عرض می‌کنم، یک قضیه‌ای اتفاق
افتاده بود و در آن قضیه، مساله خیلی بالا کشیده شده
بود بین افراد در زمان مرحوم آقا، و این به او بگو و
او به این بگو ما هرچی به این مساله فکر کردیم
دیدیم نباید اینطور باشد، این مطلب نباید اینطور
باشد، خصوصیات مرحوم آقا را ما می‌دانستیم، به

اخلاقشان ما اطلاع داشتیم، به کلماتشان اطلاع داشتیم، این نمی‌آید، این نمی‌خورد، این مساله نمی‌خورد ولی همه جا پخش است و همه جا دارد گفته می‌شود، ما رفتیم راجع به این قضیه تحقیق کردیم آن وقت این یک مطلبی بود، که فقط یک مساله‌ی عادی نبود آبروی افراد در اینجا مطرح بود مسائل خانوادگی در اینجا مطرح بود ارتباطات در اینجا مطرح بود اینطور نبود که فقط یک مساله‌ی عادی باشد که انسان از کنارش بگذرد ما رفتیم راجع به این قضیه تحقیق کردیم، هی این خط را گرفتیم تا رسیدیم به آن منبعش و منشأش که آن از طرف مرحوم آقا بلاواسطه قضیه را نقل کرده بود، رسیدیم به آن واسطه، گفتم این قضیه چی است؟ این مطلبی که شما می‌گویید چی است؟ گفت بله این مساله اینطور بوده و فلان بوده و ایشان راجع به این قضیه به اصطلاح من بعد از اینکه این حرف را زدم ایشان خندیدند و تایید کردند که این مساله درست است! گفتم: تا اینجایش ما به این مساله رسیدیم، آیا خندیدند یا بعد از خنده هم کلامی را گفتند؟ یک فکری کرد و گفت: نه، گفتم: حتی یک کلمه هم

حرف نزدند؟ گفت: نه، گفتم: پس فهمیدم قضیه چی است، یک خنده ایشان انجام دادند، یک حرفی گفته شده، یک خنده‌ای هم در روی این مساله آمده، این خنده به عنوان تایید این مطلب تلقی شده و بعد همه جا پخش شده که بله آقا نظرشان نسبت به این قضیه این است و همه هم دارند می‌گویند، من رفتم خدمت مرحوم آقا و گفتم آقا یک همچین قضیه‌ای است و خلاصه صحبت در این است که شما تایید کردید گفتند: من تایید کردم؟ کی تایید کردم؟ گفتم: یک همچین صحبتی شده و برای شما نقل شده و بعد هم شما خندید و .. گفتند من به حرف این شخص خندیدم نه اینکه خنده حکایت از تایید باشد، من به این حرف پوچ، البته ایشان پوچ نگفتند ولی پوچ بود من به حرف این خندیدم و مطلب دیگری را نگفتم، ایشان صلاح نمی‌دانند که مساله‌ای را مطرح کنند، شما ببینید ما یک دفعه در تخیل تا کجا می‌رویم! آن ولی خدا اصلا دارد به این حرف می‌خندد، این می‌گوید تایید کرده، صدوهشتاد درجه این قضیه برعکس می‌شود، رفتیم گفتیم بابا نکنید

این کارها را نکنید ما رفتیم ته‌اش را درآوردیم و رفتیم دیدیم مساله چي است و به کجا ارتباط دارد، يعني یک تخيل، یک جريان به وجود آورد، یک تخيل.

کجا شد آن روايات و آن احاديث که **وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا** الإسراء، ۳۶ جایی که علم نداری پا مگذار، جایی که يقين نداری حرکت نکن، کجا شد؟ این که آیه قرآن است، این هم کلام پیغمبر است، هان؟ این یک قضیه و قس عليه فعله و تفعله همین‌طور در هر مطلبی و در هر قضیه‌ای انسان باید این را مرام خودش قرار بدهد، این می‌شود ریاضت. این که می‌گویند ریاضت، این یک اصطلاح و کار من‌درآوردی عرفا و صوفیه است و در شرع نسبت به این مساله ما اثری و مطلبی نداریم این مطلب از جمله چرنديات محض است که اصلا نباید به این امر توجه کرد، ریاضت در اصطلاح اهل معرفت و در اصطلاح اهل معنا و در اصطلاح عرفان و اهل توحید يعني قدم گذاشتن در هر جایی که انسان نسبت به رضای پروردگار در آنجا اطمینان

دارد، این معنا، معنای ریاضت شد، حالا بر این اساس تمام احکام شرع و تمام برنامه‌های اخلاقی و سلوکی و تربیتی که از ناحیه‌ی شرع توسط رسول خدا و معصومین علیهم‌السلام بدست ما رسیده است تمام آنها می‌شود ریاضت.

پس مسلمان یعنی کسی که اهل ریاضت است، شیعه‌ی امیرالمؤمنین کی است؟ آن کسی که اهل ریاضت است، کی دنبال ائمه می‌رود؟ آن کسی که اهل ریاضت است، کی از مکتب امام علیه‌السلام تخطی می‌کند؟ آن که نمی‌خواهد اهل ریاضت باشد، آن که می‌خواهد سلیقه‌ی خود را بر اراده و اختیار امام علیه‌السلام ترجیح بدهد، پس او اهل ریاضت نیست، آن کسی که می‌خواهد فکر خود را به منصفه ظهور برساند و بدون توجه به رسیدن به عمق مساله، می‌خواهد قدمی بردارد! آن کیست؟ آن فردی است که راهش خلاف است وقتی که راهش خلاف است پس اهل ریاضت نیست، اهل عمل به دستور نیست، ریاضت در اصطلاح اهل توحید یعنی قدم گذاشتن در هر جایی که انسان نسبت به رضای خدا در آنجا

مطمئن باشد.

پس بنابراین وقتی مرحوم آقا می‌فرمایند من وقتی در نجف بودم با یکی از بزرگان علماء نجف در این مساله صحبت می‌کردم و بحث می‌کردیم که انسان باید تمام امور خود را بر اساس رضای الهی و مصلحت الهی و اختیار و اراده‌ی الهی قرار بدهد و او می‌گفت نخیر! باید در بعضی از اوقات انسان اعمال خود را بر مصالح اجتماعی و شخصی مترتب کند، این شیعه‌ی امیرالمؤمنین است و او شیعه‌ی عمر بن خطاب است! چرا؟ چون این می‌گوید باید هر جایی را رفت که امام علیه‌السلام گفته باشد، هر قدمی را برداشت که در آنجا...، ما یقین نداریم عیب ندارد، خدا هم از ما یقین نخواست، حداقل نزدیک به یقین را که خواسته، در آنجایی که یقین داریم، امر صریح داریم، امام علیه‌السلام کنار ماست: این کار را بکن، تمام شد، فضولی موقوف، در آن مسائلی که یقین نداریم خدا در اینجا (اشاره به سر) آهک نگذاشته است، خدا در اینجا سیمان و مس قرار نداده است، در اینجا سلول‌های عصبی قرار گرفته، خیال نکن که در مغزت گچ است، اینها را به کار بینداز خدا

هم کمکت می کند، آن چه را که مورد نظر الهی است، تو دل خودت را با خدا صاف کن خودت را گول نزن خودت را فریب نده، بخاطر دق و دلی های که از بعضی ها داری حق را کنار نگذار، بخاطر خلاف هایی که از بعضی هایی می بینی و هست پایت را روی واقعیت نگذار، بخاطر آنچه را که می بینی که مخالف است امام را از مرتبه ی امامت ساقط نکن، امام علیه السلام امام است چه من خلاف کنم او امام است چه من عملم صحیح باشد او امام است، او را نباید از موقعیت پایین کشید، بخاطر خلافتی که من دارم انجام می دهم، موقعیت رسول خدا را نباید زیر سوال برد، بخاطر بعضی از مطالبی که در این طرف و آن طرف دیده می شود، مقام معصوم را نباید تحت الشعاع مسائلی که به نظر خلاف می رسد قرار داد، معصوم علیه السلام معصوم است تا خدا خدائی می کند، معصوم علیه السلام در طهارت مطلقه است تا خدا خدائی می کند، ولی من معصوم نیستم! من در طهارت نیستم! من به مقام طهارت نرسیده ام! من نمی توانم خود را به جای معصوم قلمداد کنم! آبروی

خودم را می برم! نمی توانم.

پس بنابراین در متابعت از مکتب حق و متابعت از مکتب اسلام و متابعت از مکتب تشیع، ملاک حق است و بس، تمام شد، ملاک رضایت الهی است و بس، ملاک و مناط مسائل شخصی و خودی نیست، این خودی است آن غیر خودی!، ملاک فقط اطاعت و دیدن و متابعت از آن واقعیت است، آن را ما انجام بدهیم خدا هم ما را کمک می کند، در آن راه باشیم خدا کمک می کند، در آن مقام باشیم خدا تایید می کند، ول نمی کند، اما اگر تو نباشی خدا هم می گوید: پس من هم کمکت می کنم اما این طرفی! پس من برای چی شیطان را خلق کردم؟ که بیاید کمکت کند! نمی خواهی آن راه را بروی نرو عزیزم این راه را به تو نشان می دهم، افرادی هم برای ما فرستم که خودت نمی بینی، می بینی این فکر الان آمد در ذهنت، بدبخت! خبر نداری، بیچاره! خبر نداری، از کجا آمد؟ می روی می بینی یک راه دیگر برای ما باز شد، به به عجب! یک گناه دیگر برای تو آماده شد، بسترش آماده شد، شرایطش آماده شد! خدا این شرایط را آماده کرده؟ نه آقا جان! ما داریم،

هر دو جورش را داریم، جبرائیل را داریم، ملائکه اش را داریم، نفوس روحانی اش را داریم، نفوس مجرد و نورانی اش را داریم، شیطان هم داریم، ابالسه داریم، جنود شیطان داریم، پس اینها را که بی خود خلق نکردیم، اینها را برای تو خلق کردیم، که بیایند کمکت کنند، نمی خواهی کمک؟ می خواهی تنهایی انجام بدهی؟ همه ی اینها را ما درست کردیم **كُلًّا نُمِدُّ** الإسرائاء، ۲۰، خدا خودش تصریح کرده این آیه هم از آیه هایی است که باید بنویسیم، همه ی قرآن را باید بنویسیم و همه ی روایات ائمه را باید بنویسیم، واقعا همینطور است یک روایت شما از ائمه به من سراغ بدهید که قابل نوشتن نباشد، یک روایت، من ده تا کتاب می نویسم به اندازه ی یک جو قیمت ندارد چرا؟ چون من که امام نیستم، کلام امام علیه السلام کلام است، سخن معصوم علیه السلام آخرین سخن است و بس. و هر دوی اینها (قرآن و قول معصوم) از ناحیه ی الهی است آن به یک قسم و کلام امام علیه السلام به قسم دیگر.

این نهج البلاغه را بردارید نگاه کنید واقعا می شود

در این نهج البلاغه انسان فکر بکند و تکان نخورد و
زیرو رو نشود؟ آن کلمات قصارش، آن مطالب
آخرش، همه اش دیگر، توحیدی و اجتماعی و
اخلاقی همه ی اینها **كُلًّا نُمِدُّ هُوَآءٍ وَ هُوَآءٍ مِّنْ عَطَاءِ
رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا** الإسراء، ۲۰ یا آیه
قبلی **مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ
نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا**
الإسراء، ۱۸ **وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ
مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا** الإسراء، ۱۹ این
آیات را آدم می خواند به قول مرحوم آقا بندبند تن
انسان به لرزش می افتد، خدا می گوید خیال نکن ما
فقط توفیق رفتن به بهشت و سعادت و رضا را به تو
دادیم، آن طرف بیفتی، چهارنعله دنبالت می دویم، آن
طرف بخواهی بیفتی چنان سُرَت می دهیم با دویست
کیلومتر سُر بخوری! هردویش است، کسی که این
دنیا را بخواهد من کان یرید العاجله، عاجل یعنی
همین دنیا از عجله می آید همین الان، کسی که این
دنیا را بخواهد عجلنا له ما برایش تهیه می کنیم ولی
نه اینکه بخواهد زمین و زمان را به هم بریزد، بله بنده
می خواهم الان تمام کره ی زمین در اختیار بنده باشد

و بنده حاکم و سلطان اقیانوسیه و امریکا و استرالیا و
به اینجا هم که شد اکتفا نمی‌کنم می‌خواهم ماه را هم
بگیرم خورشید و سیارات و افلاک و همه را بگیریم
حد یقف که ندارد، می‌خواهم همه جا را بگیرم، نه
این خبرها نیست یک حدی برایت گذاشتیم تا
بخواهی از این حد تجاوز کنی یک عزرائیل داریم
اینجا، پشت اتاق ایستاده، فرض بکنید افرادی داریم
در آنجا، تو می‌خواهی فرض بکن بروی فلان جا را
بگیری؟ نه آقا جان! خیلی مانده بروی بگیری، قضیه
هم اینطور نیست، نه! ولی در آن حدی که می‌خواهی
جلویت می‌بریم اما نه اینکه بخواهی به همه‌ی آنچه
که بخواهی بررسی، بالاخره دنیا هم‌نظام دارد ما که
نظام زمین را دست تو نگذاشتیم، که هر چه صبح
بلندشده نوشتی همان را ملائکه اجرا کنند، نخیر،
این خبرها نیست، هر چیزی در این دنیا حساب
دارد، کتاب دارد، در محدوده‌ی گرفتاری‌های
خودت که باید به آن حدی بررسی که در ضلالت و
گمراهی مَهر به تو زده بشود کمکت می‌کنیم، ولی نه
اینکه بخواهی همه جا را خراب کنی! **عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا**

ما نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ برای هر کسی که بخواهیم این کار را انجام می‌دهیم ولی هرکسی را هم که نخواستیم، نه، بعدش چی؟ **ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ** بعدش معلوم است کسی که بخواهد به میل خودش و سلیقه‌ی خودش و اختیار خودش و هوس خودش بخواهد در این دنیا بگذارند یک فردایی هم هست این مال اینها.

آن طرف **وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ** و کسی که آخرت را بخواهد، کسی که بخواهد رضای ما را بدست آورد، کسی که بخواهد در ریاضت قدم بردارد، کسی که بخواهد شیعه‌ی امیرالمؤمنین باشد، کسی که بخواهد مطیع امام زمانش باشد، این شخص و سعی‌اش را هم انجام بدهد و کارش را هم انجام بدهد **فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا** ما سعی اینها را بی‌حساب نمی‌گذاریم بی‌جواب نمی‌گذاریم بعد چی؟ کلا نمد، هم ما اینها را راه می‌اندازیم هم اینها را راه می‌اندازیم، اینها را راه می‌اندازیم کی‌ها را برایشان می‌فرستیم؟ جبرائیل و میکائیل را می‌فرستیم ملائکه در تحت فرمانشان را می‌فرستیم، بروید کمکش کنید تا این فکر خراب می‌خواهد بیاید فکرش را برگردانید، این راه را در

سرش بیاندازید، این فکر را در قلبش بیندازید، این
خطور را برایش بیندازید، تا نشستند دارند با او
حرف می‌زنند که فکرش را برگردانند، یک دفعه
یکی از آن وسط می‌آید او را خراب می‌کند، آن کسی
که از آن وسط آمده از آنجا آمده، وقتی که از آنجا
می‌رود بیرون یک دفعه حالا این حرفهایی که این
چند نفر زدند درست بود؟ نه، درست نبود، کی انجام
داد؟ جبرائیل را فرستادیم شما فکر می‌کنید جبرئیل
فقط به پیغمبر و پیغمبران نازل می‌شد؟ نخیر،
جبرائیل بر تک تک افرادی که بخواهند در راه خدا
بروند خودش نازل می‌شود، جبرائیل را می‌فرستیم
جبرائیل ملک چیست؟ ملک علم است، می‌فرستیم
آن راه صحیح را نشان بدهد، آن وسوسه‌ای که
دیگران انجام دادند، وسوسه را قطع کند، بطلان آن
وسوسه و افکار و آن شایعات و آن هوس‌ها و آن
نفسانیات را که عده‌ای بسیاری الی ماشاءالله در آن
گرفتار هستند، آنها را با آن تیغ برنده‌ی حق و برهان
قاطع همه را به کنار بزند، فکرش را سالم می‌کنیم،
نیتش را نیت خالص می‌کنیم، چرا؟ چون گفته من

می‌خواهم در راه علی بروم، گفته من می‌خواهم
شیعه‌ی علی باشم، امیرالمؤمنین تمام شد؟،
امیرالمؤمنین هزار و چهارصد سال پیش بود؟،
امیرالمؤمنین همین الان است، همین الان است با
تک‌تک افرادی که در این حالند، با تک‌تک افراد،
دیگر این که گفتم، آخر مطلب را گفتم امروز با
تک‌تک افرادی که در این مرام قدم برمی‌دارند او
معیت دارد و جدا نمی‌شود، این دوتا انگشت من از
هم جدا شد ولی او چی؟ جدا نمی‌شود، کی جدا
می‌شود؟ وقتی که انسان بیاید و بخواهد از این طرف
برود، هشدار اول را می‌دهند، هشدار دوم را
می‌دهند، آی مواظب باش! آی دیدی دیروز این کار
را کردی؟! دیدی دو یا سه ماه پیش این قضیه اتفاق
افتاد؟! بهت گفتیم! بهت رساندیم! مطلب را بهت
گفتیم!

ولی اگر: حالا ولش کن، حالا ببینیم، هی رد
می‌کنیم، بلدیم رد کنیم، رد می‌کنی، رد می‌کنی، یک
دفعه امیرالمؤمنین خدا حافظ شما، من می‌روم کی
می‌آید؟ حضرت عمر می‌آید به جای امیرالمؤمنین، یا

علی باشد یا عمر نفر سومی وجود ندارد. او هم که
 بحمدالله تا بخوایم جنودش، اوه الی ماشاءالله شیطان
 یکی از جنودش است، شیطان و جنودش و لشگریانش
 و فلان و همه‌ی اینها را برمی‌دارد می‌آید به کمک ما
 بفرما آقا جان، حالا که دست از علی برداشتی حالا من
 می‌آیم راحت را باز می‌کنم! موانع را از جلوی پایت
 برمی‌داری! اگر تو بخواهی يك قدم برمی‌دارم، ده تا
 قدم دیگر من کمکت می‌کنم، افرادی که به دردت
 می‌خورند آنها را جلوی پایت قرار می‌دهم، آن مجالسی
 که تو را به همان سمت و سو می‌کشانند من آن مجالس
 را نشانی‌هایش را بهت می‌دهم، آن افرادی که می‌توانند
 تو را در این مسیر جلو ببرند و ارائه بدهند و طرح
 بدهند، محبت تو را در دل آن افراد قرار می‌دهم، خیلی
 عجیب است يك دفعه می‌بینی یکی آمد خیلی اظهار
 محبت کرد این از کجا آمده؟ ... **وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ**
إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمُ الْأَنْعَامَ، ۱۲۱ با همدیگر ارتباط دارند محبت
 تو را در دل آنها و محبت آنها را در دل تو قرار می‌دهم،
 لذا کم‌کم می‌بینی محبت اولیاء خدا از دلت سست

شده، کم‌رنگ شده، کم‌رنگ شده، کم‌رنگ شده محبت دوستان خدا
در دلت يك مقدار کم‌رنگ شده، آن قاطعیتی که در
نفس بود نسبت به راه، می‌بینی آن قاطعیت وجود
ندارد، آن صلابتی که داشتیم نسبت به آن راه، صلابت
می‌بینیم کم‌رنگ شده، تصمیماتی که می‌گیریم
تصمیمات دیگر عوض شده، فکر عوض شده و هی
می‌رود جلو، می‌رود، جلو، و يك مرتبه دیگر سر از
کجا درمی‌آورد؟ خدا می‌داند سر از کجا دیگر
درمی‌آورد! این را فقط خدا می‌داند.

ولی امیرالمؤمنین می‌گوید بیا از همان اول تا یک
وسوسه‌ای آمد ببندش قطع کن، این قطع کردن یعنی
ریاضت، این می‌شود ریاضت، پس ریاضت فقط
رفتن و در کوه و غار زندگی کردن نیست، ریاضت
فقط سنگ در دهان گذاشتن و صحبت نکردن
نیست، ریاضت چند ماه را پشت سر هم روزه گرفتن
نیست، ریاضت دوری جستن از عیال و اینها نیست،
ریاضت ترک دنیا کردن نیست، ریاضت به اعمال
شاقه پرداختن نیست، اینها ریاضت نیست، ریاضت
آن است که انسان و سالک آنچه را که در هر موقعی

و در هر موقفی خدا برای او قرار داده است، همان را انجام بدهد، برود آن را انجام بدهد، برود آن را عمل کند، این معنا معنای ریاضت است، در یک جا می‌بینند جمعیت ایستاده، افراد زیادی هستند آقا شما بفرمائید نماز میت بخوانید، می‌بینند هان! نماز میت است و الان هم دارند فیلم می‌گیرند و از این عکاسها هم این طرف و آن طرف به جای نماز خواندن ایستادند دارند عکس می‌گیرند و لابد فضیلتش از خود نماز هم بیشتر است عرض کنم حضورتان، دارند عکس می‌گیرند و بعد هم عکس را همه‌ی مردم می‌بینند، همه‌ی دنیا می‌بینند و این حرفها، ریاضت چیست؟ اینست که بلند شوی بروی آخر صف، این همه هستند بقیه بخوانند، حالا این سخت است؟ کوه کندن دارد؟ این دیگر چندماه روزه گرفتن دارد؟ این نمی‌دانم سر در چاه کردن و ذکر یونسیه گفتن دارد؟ که حالا بعضی از افراد نادان نسبت می‌دهند به خیلی‌ها! یا نه! خیلی راحت بلند شو برو عقب بایست بگو من حالم مساعد نیست تمام شد، زورت که نمی‌کنند! حالا بعضی‌ها نخیر

آقا، حضرت آقا باید بیایند، فلان، صلوات بفرست،
بگو آقا اینها به کت ما نمی رود خدا حافظ ما رفتیم،
این می شود چی؟ ریاضت، اگر اینجا سست آمدی
اگر اینجا باختی، اگر جو گرفتت، اگر این مطالب ...،
آقا آقا این آقا آقاها پدر آدم را در می آورد، بابایی از آدم
در می آورد که شیطان هم در نمی آورد! اینها، اگر
اینطور شد قضیه را باختی، تمام شد، در این امتحان
نمره نیاوردی، این امتحان نشد، در مسائل مختلف،
در قضایای مختلف، در احکام، در هر جا که ما
حرکتی کردیم و بین خود و بین خدا خلوت کردیم
و اغیار را کنار گذاشتیم موانع را کنار گذاشتیم،
سنجیدیم و به داد و بیداد نگاه نکردیم، به مسائل نگاه
نکردیم، در مسائل زندگی همین کار را کردیم،
اینهایی که آمدند و دارند این همه کتاب می نویسند
در دانشگاهها و این طرف و آن طرف حتی در
حوزهها دارند می نویسند که انسان مختار است،
آزادی دارد هرکاری به نظرش می آید باید بکند، آن
دین هزار و چهارصد سال پیش است، می دانی همه ی
اینها برای چی است؟ بخاطر این است که اینها
می خواهند این مسئولیت را از دوش خود بردارند،

آنچه که دلم می خواهد، آنچه که خوشم می آید، این چی است؟ این غیر ریاضت است، ریاضت چیست؟ ریاضت آنست که انسان ببیند آنچه که حق است آن را عمل بکند، تمام اینها بخاطر این است که آن حالت انقیاد و اطاعت را نسبت به پروردگار، انسان از خودش سلب کند، خدا گفته می خواهی ازدواج کنی باید بروی ازدواج کنی، غریزه خدا در تو قرار داده، سنت قرار داده شده، من تو را می توانستم مخلوقی کنم مثل این ستون، این ستون ازدواج می کند؟ شما به ستون بگویید ازدواج کن!، بیایید نشان بدهید، ستون که ازدواج نمی کند، سنگ که ازدواج نمی کند، من برای تو ازدواج را قرار دادم، من برای تو نکاح را قرار دادم، من این سنت را قرار دادم، بسیار خوب باید رفت و ازدواج کرد، به این سنت باید عمل کرد، حالا اگر یکی بلند شود بگوید نخیر! بنده در شأنم نیست الان ازدواج کنم، یک وقتی این حرفها در کلهی ما هم بود گفتیم ما باید درس بخوانیم باید برویم ... ازدواج چیست؟ بعد دیدیم اتفاقا چیز خوبی است، خوب نمی فهمیدیم، آدم جاهل همین است می آید

خوبی را از خودش برمی‌دارد، نه! من به خودم می‌گفتم من بیایم ازدواج کنم، ازدواج مال افرادی عادی است، من تا درسم به آنجا نرسد و ... از این تخیلات، پدر ما، ما را آورد گفت این بازیها را بگذار کنار، هرچیزی یک وقتی دارد، هر چیزی یک حسابی دارد، آنجا دیدم که این مدت که برخلاف دستور پدرم دو سالی که بود ایشان به من می‌گفتند و من پشت گوش می‌انداختم این دو سالی که برخلاف دستور پدرم بوده نفس بوده، نفس، نفس است، اینطوری نیست که حتما در ازدواج کردن مساله‌ی نفس بیاید جلو، نه، در ازدواج نکردن هم هست، هر دویش است، وقتی که قرار باشد مساله مساله‌ی نفس باشد آن هم می‌شود. نفس، هان! مثلا یک کاری است که فرض بکنید نه، در شأن حالا هر کسی این قضیه و این نباید مثلا قرار بگیرد ...

دیدیم این دو سال ما در نفس بودیم، شوخی نداریم، راحت می‌گوییم، حالا بیاید این طرف، حالا می‌گویند بیا ازدواج بکن، وقتی ازدواج می‌کنی درست، صحیح، بر مبنای شرع بر مبنای رضای الهی وقتی یک مورد مورد مناسبی نیست، چرا می‌خواهی

بخاطر ظواهر و این طرف و آن طرفش باهاش ازدواج کنی چرا؟ وقتی می بینی این وصله ی ناجوری است چرا می خواهی به این کار تن در بدهی، وقتی که می بینی خدا گفته ایمان را در نظر بگیر، تقوا را در نظر بگیر، عقل را در نظر بگیر، سنخیت را در نظر بگیرید چرا می خواهی بخاطر موقعیت، شهرت، پدر، پول و شوئنات دیگر... این می شود چی؟ این می شود خلاف ریاضت، هم آنجا خلاف ریاضت بود و هم اینجا، نه! باید رفت و ازدواج کرد حالا اینطور، حالا می آیند می گویند نه! این اختیار است و هر کسی می خواهد ازدواج بکند، می خواهد نکند می خواهد برود کار خلاف انجام بدهد، برود انجام بدهد، آن کسی که می آید و این ایده را مطرح می کند آن برای چی این کار را می کند؟ برای این که از زیر بار ریاضت خود را خارج بکند، آزاد باشد، هرچه نفس می گوید آن را بپذیرد، هرچه میل می گوید آن را بپذیرد، بخاطر این، آن وقت می گوید، امروزه که این حرفها نیست همه ی این مزخرفات و چرندیات مال چی است؟ برای این است که آقا جان ما

می‌خواهیم راحت باشیم، صاف بگو، چرا در لفافه می‌گویی؟ آن حقیقت مطلب که در دلتان هست بیاید بگوید، همه‌ی اینها بخاطر این است که خود را از تحت انقیاد و عبودیت می‌خواهیم دریاوریم؟ چون اگر بگوییم ما عبدیم گیر می‌کنیم، نرو، نیا، بنشین، بلند شو، برای اینکه خودمان را خارج کنیم می‌گوییم الان زمان، دیگر آن زمان نیست، عقلمان می‌رسد فهمان دیگر به خودمان می‌رسد، مصالح را خودمان تشخیص می‌دهیم، به‌به بیا بین چه تشخیصی! خودمان تشخیص می‌دهیم، مطالب را خودمان دیگر می‌فهمیم، صد رحمت به آن عقل‌هایی که زمان پیغمبر بودند، صد رحمت! که این کثافت‌کاری‌ها، این فجایع، این آدم‌کشی‌ها، این جنایاتی که الان می‌بینیم و در همه‌ی افراد و چه اخلاقی و چه غیراخلاقی می‌بینیم کجا در آن موقع بود؟ کجا در آن موقع این حرفها بود؟ کجا در آن موقع این وحشی‌گری‌ها بود؟ کجا در آن موقع این قساوت‌ها بود؟ کجا در آن موقع این بی‌ناموسی‌ها بود؟ کجا در آن موقع این فسادهای اخلاقی بود؟ که یک عده انسان یعنی حیوان ناطق، چند هزار نفر

لخت مادرزاد در خیابان‌ها تظاهرات کنند! کجا بوده؟
این آن عقل است؟ آن عقل این است؟ و بقیه‌ی
مسائل، حالا ما رسیدیم به جایی که تشخیص
می‌دهیم! نیاز به پوشیدن شلوار نداریم! تشخیص
می‌دهیم دیگر، نیاز نداریم، آن نیاز مال
هزار و چهارصد سال پیش بود، الان زمانه اقتضا
می‌کند که هرچه را خدا داده در معرض خدمت
دیگران قرار بدهیم! این عقل ما، این عقل امروز ما،
این شکوفا شده و برای ما دین درست می‌کند، حالا
فهمیدید؟ این دین از آن عقل است این دین مال
همان است، برای ما حکم شرعی درست می‌کند،
برای ما دین درست می‌کند، برای ما اخلاق درست
می‌کند، تزکیه و تربیت درست می‌کند، این عقل برای
ما این را درست می‌کند، به‌به این دیگر آخر قضیه
است من خیال نمی‌کنم دیگر بعد از این هم مطلبی
باشد.

پس بنابراین ریاضت یعنی بدنبال حکم الهی
رفتن و این حکم الهی در مراتب مختلف تفاوت
می‌کند دیگر در اواخر صحبت مطلب را جمع می‌کنم

و مجمل می‌گویم که دیگر صحبت جمع بشود
الحمد لله رفقا دیگر خودشان وارد هستند این احکام
الهی در هر زمانی بسته به موقعیت خود آن فرد، یک
تکلیفی برای او می‌آورد، اگر مرتبه‌ی اطلاعاتش
اینقدر است، اینقدر تکلیف می‌آورد، اینقدر است،
اینقدر تکلیف می‌آورد، بالاتر، بالاتر، هرچه که
بخواهد برود بالاتر، چه اینکه در هر سنی
خصوصیات انسان و نفسانیات انسان مختلف است،
یک بچه‌ی پنج‌ساله اگر شما یک انگشتر
چندمیلیاردی برلیان در دستش بکنید و در قبال، یک
ماشین کوکی پانصدتا یک تومانی به او بدهید در مقام
انفاق، کدام را انفاق می‌کند؟ انگشتر را انفاق می‌کند
و ماشین را برای خودش نگه می‌دارد، می‌گویید این
ماشین پانصدتا یک تومانی است! می‌گوید این چی
است که شما بزرگترها آمدید و می‌گویید؟ آدم خُل
انگشتر چهارمیلیونی دستش می‌کند! ماشین خوب
است کوکش می‌کنی راه می‌افتد بین چه صدایی
می‌دهد! این اینقدر، می‌آید بالا می‌آید بالا! کم‌کم
می‌شود ده سال کم‌کم می‌شود پانزده سال، نفسانیات
تغییر می‌کند تا به جایی می‌رسد که دیگر مسائل

طبیعی یعنی لذت‌هایی که در زمان جوانی و در زمان
شباب آن لذت‌ها برای او مانع بود، آن لذت‌ها برای
او دام و شبکه بود، دیگر آن لذت‌ها موضوعیت
ندارد، صد تا زن بیاورند جلویش قرار بدهند، دیگر
برایش فرق نمی‌کند چرا؟ چون اصلاً از حیز انتفاع
افتاده بدبخت، کاری دیگر نمی‌تواند انجام بدهد،
وضعیتش و موقعیتش الان اینطور است، آن موقع
مسائل دیگری مطرح است خدا به داد آن جا برسد،
خدا به داد آن جاهایی برسد که اگر دنیا عوض بشود
انسان فکرش را نمی‌خواهد عوض کند، دنیا زیرورو
بشود فکرش نباید زمین بیفتد، دنیا تخریب بشود و
تسطیح بشود من از اینجا نباید پایین بیایم، آنجا را
باید بپایید آن وضعیت را باید در نظر داشته باشید.
در هر جایی قضیه این است هر جا انسان بالاتر برود
مساله دقیق‌تر می‌شود، هر چه اطلاعش بیشتر باشد،
حکم دقیق‌تر می‌شود و ریاضت چه می‌شود؟ دقیق‌تر
می‌شود.

یک مثالی برایتان بزنم فرض کنید الان یک
هوآپیمایی می‌خواهد حرکت کند برود جایی،

می‌خواهد در یک منطقه‌ای در یک قاره‌ای، در یک فرودگاه خاصی می‌خواهد بنشیند از الان که نمی‌تواند آن خط باند را که نمی‌تواند تشخیص بدهد، الان که بلند می‌شود اوج‌هایش باید متوجه قاره باشد حتی شهر هم نه، وقتی که می‌رود و به آن قاره نزدیک می‌شود شهر را تعیین می‌کند، وقتی که رسید به آن شهر، منطقه را تعیین می‌کند، وقتی که رسید به آن منطقه آن جاده و باندهای که باید آنجا باشد آنجا تعیین می‌کند، هی می‌بینید چی شد؟ دقیق، دقیق، در این طول مسیر وقتی که با موانعی برخورد می‌کند مسیر خودش را تغییر می‌دهد و باکی ندارد ابری برخورد می‌کند که با این ابر نباید برخورد کند، ابرش برق دارد باید مسیر را تغییر بدهد و از آن طرف برود، به فضاهاى اختلاف، دمای مختلف که تولید باد می‌کند برخورد می‌کند، برای جلوگیری از خطرات ارتفاع بالا می‌برد، پایین می‌برد باک ندارد، چون راه دور است، مسیر دور است، می‌گوید الان قدری منحرف می‌شوم دوباره مسیر را درست می‌کنم، دوباره تصحیح می‌کنم، اما آنجایی که می‌خواهد روی باند بنشیند دیگر نمی‌تواند بگوید یک کیلومتر

حالا برای آن ابرار خودش ثواب است، برای آن که این کار را انجام داده ثواب است.

یک وقت من خدمت مرحوم آقا بودم که انشاءالله بعدا جریانش را می‌گویم و امروز می‌خواهم دیگر این مساله را تمام کنم و انشاءالله در جلسه‌ی بعد دیگر به همان قضیه‌ی مأكولات بپردازیم یک دفعه من در خدمت مرحوم آقا بودم یک نفر آمد در آنجا و یک مساله را مطرح کرد که من این کار را انجام دادم وقتی که رفت من به مرحوم آقا عرض کردم ایشان که گفتند من الان این کار را انجام دادم این آیا بهتر نبود که عوض این، این کار را انجام می‌داد، ایشان فرمودند بله، البته شاید فکرش به این مقدار رسیده و وضعش به این مقدار رسیده و فردی نبود که در حد اطلاعات اخلاقی یا معارف در آن حد باشد آدم خوبی بود به رحمت خدا رفت یکی از پزشکان خیلی معروف مشهد بود، آمده بود برای عیادت مرحوم آقا، خدا رحمتش کند علی‌کل حال میزان معرفت یک مطلب دیگر است، بعد ایشان شروع کردند برای ما توضیح دادن چند مرتبه همین عمل را برای ما باز کردند که هرکدام از اینها در جای

خودش عمل صحیح است، ولی برای آن کسی که معرفت بالاتر پیدا کرده این عمل خلاف می‌شد، اول یک پرده باز کرد، بعد یک پرده دیگر، چهار پنج.... عجیب، دنیا چه خبر است؟ اصلاً این عوالم کجاست؟ یک عمل انسان می‌تواند انجام بدهد همین عمل با این نیت فرض کنید که خوب، ولی همین که بالا رفت دیگر نباید انجام بدهد، نیتش باید فرق کند ارتباطش باید فرق کند، کیفیتش باید تفاوت پیدا کند، به این هم نباید دل‌خوش باشد چون بالاتری هم وجود دارد.

پس بنابراین معنای ریاضتی که امام علیه‌السلام به عنوان بصری می‌فرمایند این شد که ریاضت عبارت است از قیام و انجام دادن آن تکلیفی که در همان مرتبه‌ی معرفتی انسان، در آن موقع بهترین باشد، این معنا معنای ریاضت است و اما آنچه که در کتابها آمدند گفتند نمی‌دانم این عرفا و صوفیه ریاضات و....، بعضی‌ها سرشان را توی چاه کردند و ذکر گفتند و یا از خانواده دور شدند و فلان، اینها همه‌اش برای انحراف و تحریف است، گیرم بر اینکه یک نفر آمده

بخاطر اشتباهی همچین حرفی زده، آمده یک
همچین کاری انجام داده، چرا تو در این قضیه به
علامه‌ی طباطبایی نگاه نمی‌کنی؟ تو چرا در این
قضیه به علامه‌ی طهرانی نگاه نمی‌کنی؟ شما چرا در
این قضیه به آخوند ملاحسینقلی همدانی نگاه
نمی‌کنی؟ چرا در این قضیه به سیدمهدی بحرالعلوم
... رفتی این طرف و آن طرف یک نفر از آن گوشه
پیدا کردی بعد آمدی گفتی عرفا، صوفیه اینطوری
هستند، اگر اینطور است ما خیلی چیزها راجع به بقیه
هم داریم که اگر بخواهیم آنها را به افراد دیگر مطرح
کنند دیگر هیچی باقی نمی‌ماند خیلی چیزها هست
در این زمینه، اگر هم قرار است یکی به فقیه نگاه
بکند باید به کی نگاه بکند؟ به هر کی؟ نه، باید به
شیخ طوسی ما نگاه کنیم، باید به شیخ مفید نگاه کنیم،
باید به شیخ انصاری نگاه کنیم، باید به میرزای
شیرازی نگاه کنیم، باید به آخوند ملاحسینقلی
همدانی نگاه کنیم، باید به مرحوم قاضی و علامه
طباطبایی نگاه کنیم، به این فقها ما باید نگاه کنیم.
آدمی که غرض و مرض دارد همانطوری که عرض
کردم نمی‌آید آن الگوهایی که در آن الگوها نمی‌تواند

چند و چون کند آنها را در معرض قرار بدهد، بلند می شود می رود این طرف و آن طرف توی کتابها، یکی آن گوشه این کار را کرده آن یکی آن طرف دنیا آن کار را کرده، بابا اگر اینکار را کرده الان توی هر خانه ای دارند صدا تا کار می کنند، اینهایی که اهل مرض هستند، آنهایی که می خواهند افکار خلاف را به صورت یک اصل در یک مکتب ارائه بدهند، آنها می آیند حالات مرحوم ملاحسینقلی همدانی را در معرض قرار بدهند؟ او که ایرادی به او وارد نیست، خب بسیار خب، هزار نفر، هزار کار می کنند، تو برو مثل آخوند باش تو برو مثل علامه ی طباطبایی باش، تو برو مثل علامه ی طهرانی باش، خب دیدید دیگر، زندگی اش را دیدید، وضعش را دیدید، اطلاعاتش را دیدید، حالاتش را دیدید، کتابهایش را دیدید، تألیفاتش را دیدید، همه را دیدید، تو مثل مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی باش، تو مثل مرحوم سید مهدی بحر العلوم باش، چرا ما باید بلند بشویم بخاطر مرض و غرضی که داریم این بزرگان از عرفا و اهل معرفت را به کناری بگذاریم و بعد بلند شویم

برویم فلان درویش آن گوشه دنیا فلان کار را کرده

...

پس این مکتب خلاف است، کرده که کرده مگر

انسان باید دنبال او برود؟ اگر گفتند برو دنبال او

همین چندروز پیش خدمت رفقا عرض می کردم از

اول کتاب مولانا جلال الدین محمد بلخی قدس الله

سره تا آخرش را نگاه بکنید چند تا شعر راجع به عمر

و ابوبکر و عثمان گفته؟ اصلاً گیرم بر اینکه تقیه هم

نبوده، تقیه نبوده، چندتا شعر گفته؟ ده تا؟ بیست تا؟

چقدر؟ آن ده تا را دریاورید و شما همان کتاب را

چاپ کن و بده دست مردم، می کنی؟ این که دیگر

عُمَر درش نیست، در این کتاب که دیگر عمر نیست،

ابوبکر که نیست دیگر، در این کتاب دیگر مدح عمر

و ابوبکر و عثمان نیست، این چندتا را دریاورید و

بعدش چاپ کنید، نه، چرا؟ چون مرض در اینجا

وجود دارد، اینجا غرض وجود دارد، صحبت

صحبت شیعه و سنی بودن مولانا نیست، صحبت این

است که این مرد، مرد وحدت وجودی است و

وحدت وجود کفر است، صحبت این است، نه اینکه

حالا این سنی بوده یا شیعه بوده؟ آن کسی که شعر

مولانا را که در قبال امیرالمومنین علیه السلام گفته، آن را بیاید در کنار شعری که برای عمر گفته، کنار هم بگذارد، بعد بگوید مولانا سنی است! این در کله‌اش هیچی نیست، آنی که راجع به علی گفته بی‌آورد بغل آنی که راجع به ابوبکر گفته، بیاید بگذارد کنار هم هر کدام بر دیگری ترجیح داشت من قبول دارم، اینجاست که آن کسی که می‌آید و ایراد می‌گیرد او نمی‌خواهد حق را بنمایاند آن می‌خواهد نفس خود را بنمایاند، اگر این شخص امام زمان ظهور کند و بگوید مولانا شیعه است می‌گوید دروغ می‌گویی، اگر ظهور کند و بگوید فرض کنید که محی‌الدین این مطالبی که گفته این تقیه گفته، می‌گوید دروغ می‌گویی، چرا؟ یک عمری دارد اینها را می‌گوید این حرفها را زده، این که من خدمتتان عرض می‌کنم به جدّ این مطلب را می‌گویم، نمی‌خواهم اغراق کنم، به جدّ این مساله را می‌گویم، اگر پیغمبر الان بیاید، فرقی نمی‌کند هیچ تفاوتی ندارد، هیچ فرقی نمی‌کند، بین آن قضیه‌ای که برای مرحوم شیخ جواد مغنیه پیش آمد در حرم رسول خدا که آن سنی وهابی رو

کرد به ایشان و گفت اگر الان رسول خدا از قبر درآید
و به من بگوید که حق با علی است می گویم دروغ
می گویی و حق با عمر است! ایشان همان جا بلند
شده بود و گذاشته بود توی گوشش و بعد قضیه به
محکمه کشیده شده بود و آن قاضی گفته بود بی خود
کردی همچین حرفی زدی اتفاقا او هم آمد جانب
ایشان را گرفت، این همین است، آن در آنجا به آن
صورت، ما در اینجا در جهلمان به این صورت، به
این صورتیم اگر امام زمان بیاید بگوید اینها شیعه
بودند این بیچاره‌ها شیعه بودند از روی تقیه،
نمی دانم فرض کنید نمی توانستند غیر از این انجام
بدهند یا اینکه ما دست بالا را می گیریم اصلا اینها
سنی، سنی مستضعف بودند نفهمیدند آخر کسی که
راجع به علی اینها را بگوید آخر می شود بگوییم این
خدای ناکرده ... این همه ما الان سنی داریم اینها
آدم‌های خوب، آدم‌های اهل بهشت، اخلاص دارند
به اهل بیت، اخلاص دارند، آیا مسائل دنیا همه تمام
شده فقط همین یکی مانده؟ اینقدر هم ما انصاف
نداریم که بگوییم اینها محب اهل بیت بودند؟ برای
کسی که محب اهل بیت است ما اینقدر باید سینه

چاک بز نیم؟ اینقدر باید آشوب به پا کنیم؟ اینقدر باید آسمان را به زمین بدوزیم؟ که اشعارشان را تحریف کنیم! یعنی اشعارشان را حمل بر معنای باطل کنیم!، تا این حد؟ اگر اینطور است، پس بنابراین فردایی هم هست و هرکسی باید تکلیفش را بداند.

ولی امیرالمؤمنین این را نمی گوید امیرالمؤمنین می فرماید دنبال من بیا کلام بزرگان را حمل بر صحت کن، تا جایی که می توانی حمل بر صحت کن حمل بر حق کن، جایی هم که نتوانستی نکن یا بگو نمی دانم، هیچ تعصبی نیست، هیچ تعصبی نیست، هیچ تحجری وجود ندارد، اما اینکه آدم بیاید پایش را در یک کفش بکند حتی مطالب صحیح را بگوید باطل است این چی است؟ این یک جای قضیه ایراد دارد.

این مطالبی را که راجع به ریاضت دوستان شنیدند دیدند در این طرف و آن طرف که آمدند خرده گرفتند بر اهل معرفت، بسیاری از افراد نادان و جاهل در صحبت هایشان و در کتاب هایشان، همه ی این مطالب، مطالب خلاف است، آن کسی که

می گوید ریاضت، آن کسی است که می گوید سالک باید بیاید پا بگذارد جای پای علی مرتضی و فرزندش امام زمان، هرچه آنها می گویند سمعاً و طاعتاً، این فرد می شود فردی که اهل ریاضت است، در موارد مختلف متفاوت است در هر جا یک جور و در هر مکانی یک قسم، در غذا باید رعایت بکند، در روزه باید رعایت بکند، در ارتباط با زن و بچه باید رعایت کند، در همه جا باید رعایت کند که راجع به آنها مطالبی انشاءالله خواهد آمد.

انشاءالله امیدواریم خداوند ما را از جهل بیرون بیاورد و حقایق را به ما تفهیم کند و ما را در صراط اولیاء خدا و عرفای الهی و ائمه معصومین علیهم السلام قرار بدهد، سایه ی مبارک حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) بر سر همه ی ما مستدام بدارد، ما را از یاران واقعی آن حضرت قرار بدهد، در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش محروم نفرماید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد